

مبانی عسیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران

مقدمه متدلوزیک

۱- طرح مسئله

یک نگاه تجربی به فرهنگ سیاسی ایران نشان می‌دهد که در این فرهنگ، قدرت ارزش اجتماعی فوق‌العاده‌ای است که دستیابی به سایر مزایای اجتماعی و اقتصادی را تسهیل می‌کند. ناامنی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در اکثر مردم نوعی روحیه دوگانه ایجاد کرده است. فرهنگ سیاسی ایران در طول تاریخ معرف این نکته است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع آن نهادها و سازمانها و مؤسسات، بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقش‌ها در نظام اجتماعی و نظام سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است. اصل طبیعی رقابت و اختلاف و تعارض و نهایتاً تضاد میان افراد و سازمانها از راه‌های خشونت‌آمیز یا دستکم با منطق حذفی انجام می‌شده است. فرد و شهروند در برابر دولت و نهادهای سیاسی تنهاست به این معنا که نهادها و سازمان‌های واسطه که از حقوق و منافع او در برابر قدرت و ابزار قدرت حمایت کند، یا وجود ندارد یا دائمی نیست. استقلال فردی، اعتبار ندارد و وجدان جمعی، دایره وجدان فردی را محدود می‌سازد.

اما چگونه می‌توان اینگونه ویژگی‌های فرهنگ سیاسی ایرانیان را در گذشته مورد بررسی قرار داد؟ چه عواملی باعث شکل‌گیری این فرهنگ سیاسی شده است؟ با وجود تماس ایرانیان با دنیا در دو قرن گذشته، تا چه اندازه این فرهنگ سیاسی، تحت تأثیر عوامل بیرونی بوده و تا چه اندازه ثبات داشته است؟ در میان عوامل مختلفی که می‌توان در علیت فرهنگ سیاسی ایران بیان کرد، این پژوهش عامل فرهنگ‌عشایر را مورد بررسی قرار می‌دهد. نقش عشایر در شکل‌گیری عناصر گوناگون فرهنگ سیاسی ایران چیست؟ در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران، با دو سطح فرهنگ روبرو هستیم: رفتاری که شهری، صنعتی و عقلانی است و رفتاری که بافت عشیره‌ای، روستایی و سنتی دارد. بسیاری از کشورها، این دوگانگی را تجربه کرده اما بتدریج توانسته‌اند از ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های فرهنگ روستایی فاصله

بگیرند و به فرهنگ باثبات و امن شهری دست یابند. اما در ایران چگونه فرهنگ عشیره‌ای به فرهنگ سیاسی کل نظام سیاسی و اجتماعی تبدیل شد و سالها دوام آورد و آثار آن حتی پس از شهری شدن نظام اجتماعی و سیاسی، مشاهده می‌شود؟ مفروض اول این تحقیق آن است که نظام عشیره‌ای، اثرات پایداری در محتوای رفتاری نظام سیاسی-اجتماعی ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و تا اندازه‌ای در دوره پهلوی دوم داشته است. مفروض دوم تحقیق این است که مهمترین عامل شکل‌دهنده فرد در جامعه، ماهیت و فرهنگ نظام سیاسی می‌باشد.

۲- فرضیه‌های تحقیق

الف: از آنجا که نظام‌های سیاسی در ایران تا آغاز سلسله پهلوی، ریشه‌عشیره‌ای داشته‌اند، فرهنگ عمومی، فرهنگ سیاسی و فرهنگ اجتماعی آنها تحت تأثیر مبانی خویشاوندی، امنیت‌یابی، احساس بیگانگی نسبت به بیرون از عشیره، ثروت‌اندوزی و نظام فکری بی‌ثبات عشایر بوده است؛

ب؛ فرهنگ عمومی و اجتماعی عشایر عواقب سیاسی فراوانی برای پادشاهان قاجار به‌همراه داشته است. ویژگی‌های این فرهنگ سیاسی عبارتند از: فرهنگ حذف رقبا؛ علاقه به افراد بی‌کفایت برای واگذاری سمت‌های کلیدی؛ روش سرکوب برای حل و فصل اختلاف و تضاد؛ ارتقاء افراد مقرب‌ی که عقیده‌ای از خود ندارند؛ مبارزه با استعداد؛ فقدان رقابت و انتخاب بر اساس اهلیت و تبعیت و اطاعت؛ بی‌اعتمادی شدید افراد نسبت به یکدیگر؛ فردمحوری در حد مطلق؛ قاعده و قانون‌گریزی؛ عدم تحرك فرد؛ فرهنگ دزدی و غارت؛ فقدان امنیت شغل‌ها و سمت‌ها؛ شناور بودن مدیریت‌ها و حاکمیت دیوانسالاری مبتنی بر خویشاوندی.

ج: نتیجه این شبکه رفتار فرهنگی-سیاسی، توقف نظام اجتماعی در حد امنیت و عدم شکل‌گیری فرهنگ سیاسی عقلانی مبتنی بر استدلال، معاشرت فکری معقول، و مواجهه فکری می‌باشد. فرهنگ سیاسی مبتنی بر عقلانیت به اجماع نظر منتهی می‌شود که در دوره

قاجار به ثمر نرسید؛

د: در دوره پهلوی اول و دوم، با وجود تغییر نظام سیاسی و تقلیل قابل توجه قشر عشیره‌ای در نظام حکومتی، به دلیل فقدان ساختار عقلایی برای چرخش قدرت و مملکت داری مبتنی بر استدلال و مواجهه فکری و قانون‌گرایی، همچنان مبانی فرهنگی نظام عشیره‌ای بر نظام‌های سیاسی ایران سایه افکند.

۳- سازماندهی و چارچوب تحلیلی

این تحقیق شامل يك مقدمه متدلوزيك، چارچوب نظری درباره عشایر، و سه فصل در مورد قاجاریه، پهلوی اول و پهلوی دوم می‌باشد. در انتها، فصل نتیجه‌گیری، مجموعه بحث را در قالب چند استنتاج مطرح می‌نماید. منظر و سکوی بحث در این تحقیق، عقلانیت فرهنگی است. نظم و سازماندهی جدید بشری بشدت تابع عقلانیت فرهنگی است. منظور از عقلانیت فرهنگی، خروج از غریزه و رفتار غریزی و ورود به رفتار استدلالی، سازمان‌یافته، منظم و مبتنی بر ادراک متقابل است. عقلانیت فرهنگی، خویشاوندی، سن و موقعیت را نفی می‌کند و بر اساس اهلیت، تقرب سیاسی و دیوانسالاری قضاوت نمی‌کند. در این تحقیق، تقابل پارادایمیک فرهنگ عشیره‌ای و عقلانیت فرهنگی مورد بحث قرار گرفته و چگونگی تبلور آن در نظام‌های حکومتی و ریزش تدریجی آن در فرهنگ عامه تجزیه و تحلیل شده است. دو مفهوم فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی عقلانی، مجموعه بحث را سازماندهی می‌نمایند. مصادیق و متغیرها، سه دوره قاجاریه، پهلوی اول و پهلوی دوم است. در روش جمع‌آوری، دقت قابل توجهی به خاطرات، سخنرانی‌ها، نامه‌ها و اسناد تاریخی مبذول شده است. روش تجزیه و تحلیل در این تحقیق، مقایسه دو مفهوم نسبت به سه مصداق تاریخی است. مشتقات دو مفهوم اساسی تحقیق، با رفتار نخبگان سیاسی و همچنین بافت عشیره‌ای، تطابق داده شده است. يك منظر تلویحی تحقیق نیز بررسی علل شکست نوسازی در ایران است. با وجود مواجهه سریع ایران با تحولات جهانی نو، مجموعه نخبگان و نظام‌های سیاسی-اجتماعی

نتوانسته‌اند به مطلوبیت‌ها دست یابند. مرکز ثقل این علت‌یابی (و به نوعی آسیب‌شناسی تاریخی)، فرهنگ سیاسی ایران معرفی شده است که ریشه در فرهنگ عشیره‌ای دارد.

۴- جمع‌آوری مطالب

از لحاظ جمع‌آوری مطالب برای این تحقیق، از جناب آقای محسن گودرزی، تشکر می‌نمایم. ایشان با نظم و علاقه خاصی در مراحل مختلف تحقیق، از هیچ مساعدتی دریغ نکردند. دیدگاه‌های تحلیلی و نظری ایشان در شکل‌گیری بخش عشیره‌ای تحقیق بسیار مؤثر بوده است. همچنین از جناب آقای اسدالله اطهری برای همکاری‌های وسیع در جمع‌آوری اسناد و نقل قول‌های مهم سیاست‌گذاری می‌نمایم. همین‌طور از جناب آقای کاشی برای مواد خام و چارچوب‌هایی که تهیه کردند، تشکر می‌نمایم. ناگفته پیداست که هرگونه کاستی در این تحقیق، متوجه محقق می‌باشد.

چارچوب نظری: مبانی فرهنگ عشیره‌ای

در این فصل به بررسی عشایر خواهیم پرداخت و سعی خواهیم نمود تا جایگاه فرهنگ، روابط اجتماعی، منطق ارتباطات خارج از عشیره، دید عشایر نسبت به امنیت و روش‌های دستیابی به امنیت، و تعریف آنها از قدرت و شیوه‌های کسب و حفظ قدرت را روشن سازیم. برای آنکه جایگاه فرهنگ عشیره‌ای در فرهنگ سیاسی انباشته شده ایران مشخص گردد، لازم است ابتدا فرهنگ عشیره‌ای مورد شناسایی علمی قرار گیرد. اینکه گفته می‌شود رابطه بین فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی ایران چیست به این دلیل است که شناخت حوزه سیاست و دولت و فرهنگ مرتبط با آن چه در تاریخ قبل از اسلام و چه بعد از اسلام در واقع به قدرت رسیدن ایلات می‌باشد. به قدرت رسیدن يك ایل به معنی حذف ایل دیگری بود که دوره رشد، پختگی و انحطاط خود را پشت سر گذاشته بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید، ایلات دیگر را بازور و ارباب‌زیر سیطره خود درمی‌آورد و اتحاد

● فرهنگ سیاسی ایران در طول تاریخ معرف آن است که دایره اعتماد میان افراد و به تبع آن نهادها و سازمان‌ها و مؤسسات، بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقش‌های اجتماعی و سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است.

● در ایران فرد و شهر وند در برابر دولت و نهادهای سیاسی تنهاست و نهادها و سازمان‌های واسطی که از حقوق و منافع او در برابر قدرت حمایت کند یا وجود ندارد یا دائمی نیست.

سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنامی نهاد. ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت سرزمینی با لشکرکشی‌های گسترده و بعضاً با قتل عام یک قوم یا اهالی یک شهر و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است. از جمله عشایری که می‌توان در استقرار حکومت در ایران از آنها یاد کرد عشایر زیر می‌باشند.^۱ ماد، هخامنشی، اشکانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفوی، افشاری، زندی و قاجار.

بنابراین، بررسی تاریخ سیاسی ایران در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت بالقوه و بالفعل عشایر ایران موجب می‌شده است که نه تنها قدرت محلی در اختیار آنها باشد بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند.^۲ در ایران سامانی، عمدتاً بزرگان نیروی جنگنده کشور را تشکیل می‌دادند و به فرمان شاه، از مرز و بوم میهن پاسداری می‌کردند. پادشاهی غزنویان و در پی آن ترکان سلجوقی و خوارزمشاهیان بر ارتشی تکیه داشت که از مردمانی صحرائشین و بیابان‌گرد، پدید آمده بود و نشانگر قدرت صحرائشینان و دشت‌بیمایان شمرده می‌شد. در روزگار مغولان، سپاهیان از صحرائوردان و بیابان‌گردان بودند که قدرت‌شان بدان پایه رسید که چند ایل و عشیره، مجموعه قدرت را تشکیل دادند و گشودن کشورها و شهرها و سرزمین‌های آباد و ثروتمند را آغاز کردند. یورش‌های چنگیز خان مغول و تیمور، امیر تاتاریان از آن جمله و تشکیل سلسله ایلخانان و گورکانان یادگار آن دوره است.^۳ از نظر جغرافیایی، ایلات و عشایر ایران در بخش‌های مشخصی از کشور پراکنده بوده‌اند و سکونتگاه‌های آنها قلمرو سیاسی مورد تصرف آنها بوده است. این قلمرو در طول تاریخ همواره ثابت نبوده و به تناسب ضعف و قدرت حکومت مرکزی و همسایگان هر ایل نوسان داشته است. گاه در نتیجه سیاست‌های حکومت مرکزی، دسته‌هایی از عشایر جابجا شده و به مرور در محل جدیدی بومی گردیده‌اند مانند کردان شمال خراسان که از کردستان بدان منطقه کوچانده شدند، در زمان صفویه نیز دسته‌هایی از ایل افشار را از خراسان به آذربایجان کوچ دادند و شاخه‌ای از

آنها را نیز به کهگیلویه و خوزستان فرستادند. در سال ۱۲۰۶ قمری که آقامحمدخان قاجار ایلات فارس را فتح کرد. ۱۲ هزار خانوار از ایلات الوار را که مایه ضرر مالی برای قاجار بودند از اطراف شیراز کوچاند و در حوالی تهران سکنی داد. همچنین ایل هزاره را در زمان ناصرالدین شاه به خراسان آوردند ولی به علت ناآرامی‌هایی که مشاهده شد تصمیم گرفتند آنها را دسته دسته کنند و در داخل کشور متفرق نمایند.^۴

از اسناد تاریخی بروشنی پیداست که پایه اصلی حکومت‌های مرکزی در ایران، سپاهیان بودند که در واقع از جنگجویان عشایری تشکیل می‌شدند. حکومت‌ها هم از عشایر برای تضمین امنیت خود استفاده می‌کردند و هم از قدرت نظامی آنها نسبت به امنیت خودنگران بودند. راه اصلی تضمین امنیت حکومتی برای دولت‌های ایرانی، سرکوب یا تطمیع عشایر بود. آنچه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سرزمین بزرگ ایران طی نزدیک به سه هزار سال شده است، حکومت‌هایی بوده‌اند که عمدتاً پایه اجتماعی و فرهنگ عشیره‌ای داشته‌اند. دلیل دوام مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی، انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره‌ای دیگر بوده که مخرج مشترک رفتاری در میانه آن پایدار می‌مانده است. هر چند عشایر از لحاظ منشأ اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگجویی و انتظام درونی، و قدرت اقتصادی متفاوت بودند، اما در پاره‌ای از اصول و جودی و فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی، از اشتراکات مهمی برخوردارند. سخن اصلی ما این است که فرهنگ سیاسی ایران طی قرن‌ها متحول نشده چرا که تا ابتدای سلسله پهلوی مبنای حکومت، قدرت و فرهنگ عشایری بوده است. از همین رو ضروری است که به اصول ثابت فکری، فرهنگی و رفتاری برخاسته از بافت عشایری بپردازیم.

برای بررسی آثار مستقیم عشایر بر فرهنگ سیاسی، نخست لازم است به وجوه تمایز این شیوه زیست با شیوه زیست روستایی و شهری بپردازیم. در شیوه زیست عشایری، ویژگی‌های زیر میان تمامی عشایر قابل مشاهده می‌باشد:

● در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران، بادو سطح فرهنگ روبرو هستیم: رفتاری که شهری، صنعتی و عقلانی است و رفتاری که بافت عشیره‌ای، روستایی و سنتی دارد.

عشایر وجود دارد. در زندگی عشایری، به دلیل اقتصاد غالب دامداری و نیاز به مرتع برای دام و حراست از مراتع مشترک در محدوده جغرافیایی، خویشاوندی انسجام و ضرورت بیشتری داشته است.^۵ ساخت سنتی خویشاوندی به موجب رابطه سه جانبه مرتع با دام، دام با انسان و انسان با انسان به وجود آمده است. دکتر نادر افشار نادری، جامعه عشایری را با سه ویژگی زیر می‌شناسد: وجود ساختمانی ایلی، سرزمین مشترک و آگاهی افراد به عضویت خود در ایل. این سه ویژگی در واقع به عواملی اشاره دارد که چسبندگی ایلیاتی را افزایش می‌دهد و استحکام و انسجام درونی ایل را فراهم می‌آورد. عبدالله شهبازی، عشیره را دارای خصوصیات زیر می‌داند: عضویت در ایل و پیوند تباری؛ سازمان اجتماعی ایل بر پایه نظام قبیله‌ای؛ فرهنگ، تاریخ، گویش و سرزمین مشترک؛ احساس تعلق به ایل؛ شیوه معیشت دامداری؛ شیوه زیست کوچ نشینی و بهره‌گیری از سیاه چادر.^۶ در مورد ساخت عشیره‌ای و شیوه مدیریت در آن، یکی از محققان چنین می‌گوید:

«سرپرست، رهبر و فرمانده سیاسی ایل، «خان» بود. خان سرپرستی بود محلی، عضو شاخه‌ای از همان ایل که به فرهنگ، تاریخ و مسایل مربوط به ایل آگاهی کامل داشت؛ مقامش موروثی و مورد احترام و اعتماد اعضای ایل بود. خان رئیس امور سیاسی، نظامی و مظهر وحدت و یکپارچگی ایل بود و بر کلیه کلاتران [سرپرستان طایفه‌ها] و طوایف ریاست داشت. وی نماینده رسمی و حقوقی ایل در برابر آمدهای خارج از ایل بود. هر چند که تصمیمات سیاسی متخذ در ایل شورایی بود ولی با مسئولیت خان به مرحله اجرا درمی‌آمد. کلیه اراضی، املاک و مراتع عشایری تحت تیول خان بود و با در اختیار گذاردن قطعاتی از آن در اختیار کوچکترین رده‌های ایلی مالیات‌های سنتی از زمین‌های زراعی و حق چرای مرتع دریافت می‌داشت ولی در مقابل، امنیت افراد و اموال آنها را تضمین می‌کرد و می‌بایست طبق توافق با حکومت مرکزی، بخشی از این مالیات‌ها را که مقدار آن قبلاً مورد قبول طرفین قرار گرفته بود، به مرکز بپردازد. حکم خانی از طرف حکومت مرکزی صادر و ابلاغ می‌گردید و تخطی

الف) خویشاوندگرایی؛

ب) روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛

ج) بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت.

خویشاوندگرایی و احساس تعلق به گروهی خاص و تحصیل امنیت فردی از طریق وابستگی به یک قوم ویژه، عواقب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی امنیتی فراوانی دارد. در چارچوب یک ایل آنچه ایجاد تعهد و مسئولیت و حتی وظیفه می‌کند و کنش‌های جمعی را شکل می‌دهد، رابطه خویشاوندی است. اعضای که با یکدیگر احساس خویشاوندی می‌کنند به دفاع یا حمایت از یکدیگر برمی‌خیزند و دشواری‌های فردی خود یا دیگر اعضای ایل را، مشکلات خانواده، خاندان یا ایل خود می‌پندارند. به همین دلیل، هر گونه حمله، محدودیت یا خسارت به فرد، خسارت یا محدودیت به خانواده و ایل تلقی می‌شود. مبنای قضاوت، استدلال نیست؛ تجزیه و تحلیل منافع کل سرزمین نیست بلکه صحت و حق و نوع برخورد بر مبنای خویشاوندی تعیین می‌شود. فرد همان ایل است و خانواده مساوی با ایل. منطق این نگرش، امنیت است. به عبارت دیگر، رفتار عشیره‌ای مبنای امنیتی دارد. ایل اجبار دارد تا برای تأمین امنیت خود، سازماندهی مبتنی بر نسب انجام دهد و نه سازماندهی بر اساس حرفه، تخصص و کارکرد که در واقع فرآورده‌های عصر تجدد می‌باشند. در چنین بافت خویشاوندی، تعصب به کار نیست بلکه به نسبت است؛ تعلق به حرفه نیست بلکه به خانواده و عشیره است. آنچه در این تحلیل در ارتباط با هدف تحقیق اهمیت دارد ساخت زیست عشیره‌ای است: سرزمینی به نام ایران متشکل از عشایری که برای حفظ امنیت و حریم حیات طبیعی خود، مجبورند تعصب درون عشیره‌ای را بشدت حفظ کنند و تا می‌توانند ایلات دیگر را ضعیف نگه دارند. این وضع به گونه‌ای شبیه وضع و حال قدرت‌های هر عصری در صحنه بین‌المللی است که هر قدرتی ضمن افزایش سطح قدرت و تقلیل سطح آسیب‌پذیری خود به تضعیف سطح قدرت رقبای خویش نیز می‌پردازد. در چنین ساختی، مجموعه رشد نمی‌کند اما واحد قدرت، بالقوه می‌تواند رشد نماید.

دلیل دیگری نیز در استحکام خویشاوندی

● نظام عشیره‌ای اثرات پایداری در محتوای رفتاری نظام سیاسی-اجتماعی ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و تا اندازه‌ای در دوره پهلوی دوم داشته است.

از قرارداد‌های فیما بین مشکلاتی برای خان ایجاد می‌نمود.»^۷

عشایر عموماً به ساختار قبیله‌ای خود آگاهی دارند و نه تنها با سلسله مراتب ایلی و تقسیم‌بندی‌های آن آشنا هستند بلکه به آن تعصب نیز دارند. تیره‌ها و طوایف خود را از تش (به معنای آتش) یا اجاق به شمار می‌آورند که جنبه توتمی دارد و ظاهراً برای یگانگی و انسجام تیره‌ها پدید آمده است. اجاق از ویژگی‌های زندگی فرهنگی عشیره‌ای است که بدون آن ارتباط معنوی بین خانواده‌ها برقرار نمی‌شود.^۸ از آنجا که عشایر دور از شهرها زندگی می‌کنند، منابع تأثیرگذاری بر رفتارشان از ساختار درونی آنها ریشه می‌گیرد. این تأثیرگذاری درون‌زا، پایداری و استحکام نظام داخلی عشیره‌ای را به دنبال دارد و باعث می‌شود که هرم قدرت و فرهنگ عمومی در عشیره بواسطه ناهم‌واری‌های طبیعی در صحت و سلامت فرهنگ و ساختار خود شکنی به خود راه ندهد و با گذشت زمان به دلیل فشارهای داخلی و رفتار هموعان، بافت عشیره‌ای همچنان حفظ شود و مبانی خویشاوندی با ساختار حیات اقتصادی و جبر طبیعت عجین گردد. اهمیت محوری خانواده و عنصر خویشاوندی باعث می‌شود تا فرد، روابط اجتماعی را از منظر این پدیده بنگرد. ارزیابی فرد منوط به موقعیت خانوادگی اوست. نقش‌هایی که واگذار می‌شود منحصرأ به وی تعلق نمی‌گیرد بلکه کل خانواده را نیز شامل می‌شود. لذا وقتی عضوی از یک خانواده، ارتقاء اجتماعی می‌یابد، در حقیقت خانواده او ارتقاء پیدا می‌کند.

از طرفی، فرد در زمان ارتقاء اجتماعی می‌کوشد تا «دست سایر اعضای خانواده و قوم و خویش را بگیرد تا آنها نیز از مزایای اجتماعی بیشتر برخوردار شوند.» این خصلت عشیره‌ای در حوزه سیاست و اقتصاد ایران همچنان ادامه پیدا کرده است و همانگونه که قبلاً به آن پرداختیم هم ریشه امنیت جویی دارد و هم حکم وظیفه فرد. اعضای یک خانواده از عضو خود به هنگام سختی و خطر، دفاع می‌کنند. طبیعی است هنگامی که حس تعلق ایلی قوی باشد، این تعهدات در مقابل ایلی، ایفا می‌شود. لذا وقتی گروهی از ایلی یا حتی افرادی از یک ایلی به موقعیت اجتماعی بارزی دست

می‌یابند نقش‌ها و مشاغل متعددی را به اعضای ایلی و طایفه خود واگذار می‌کنند. از این طریق، شخصی که صاحب منصبی شده است به پشتوانه‌های محکمی دسترسی پیدا می‌کند. تاکید بر عنصر خویشاوندی، دو اثر روانشناختی اجتماعی را در پی می‌آورد. نخست، مرز خودی-بیگانه بر اساس معیارهای خویشاوندی تعریف می‌شود. معیارهای فراگیرتر مانند تخصص، منافع، سرزمین، طبقه، ملیت، نژاد بمراتب ضعیف‌تر است. چون روابط خویشاوندی، گستره محدودی دارد، لذا تعریف محدودی از خودی و تعریف وسیعی از دشمن به دست می‌دهد. به عبارت دیگر، تعداد محدود خویشاوندان باعث می‌شود تا دوستان کمتری در شمار تعریف قرار گیرند. به همین دلیل، احساس ترس از بیگانه یا غیر خودی شدت می‌یابد. دوم پیر و تعریف محدود از خود و تعریف گسترده از بیگانه، دایره اعتماد و منابع اعتماد نیز محدودتر می‌شود. فرد به اعضای گروه و ایلی و عشیره خود اعتماد دارد و خارج از آن را در دایره بی‌اعتمادی قرار می‌دهد. این عدم اعتماد و احساس ناامنی باعث می‌شود مشاغل و نقش‌های متعدد از حساس تا غیر حساس به گروه وفادار، معتمد و مطیع که بواسطه خویشاوندی این خصایص را به صورت خود کار با خود حمل می‌کنند، واگذار شود. آثار این روابط اجتماعی در نهادها و سازمان‌های سیاسی دولت‌های ایران که عموماً مبانی عشیره‌ای و ایلی داشتند بدین صورت نمایان می‌شود که نقش‌های سیاسی و یادگیری‌های سیاسی و ائتلافها بر پایه روابط خویشاوندی، قومی و محلی و ایلی تحقق می‌یابد. کارکردگرای و تخصیص سمت بر پایه توانایی، امری است جدید و به تناسب نیازهای جدید تولید اقتصادی و سازماندهی اجتماعی نو پدید آمده است. نظام اجتماعی-سیاسی جدید، بر اساس شرح وظایف و قانونمندی‌های شغلی، از فرد در قالب یک سازمان هدفدار، انتظاراتی دارد. در حالی که در ساختار سنتی عشیره‌ای ایران که اثرات پایداری حتی تا امروز در نظام سیاسی ایران داشته است، مبنا در وهله اول وفاداری و احساس تعلق به ایلی و عشیره تا اوایل پهلوی اول، و پس از آن به گروه و خانواده می‌باشد. مبانی کار جمعی سیاسی و

● نظم و سازماندهی جدید بشری بشدت تابع عقلانیت فرهنگی، خروج از غریزه و رفتار غریزی و ورود به رفتار استدلالی، سازمان یافته، منظم و مبتنی بر ادارک متقابل است.

خارجی می دانستند مانند ظل السلطان، شیخ خزعل و قوام الملک شیرازی که با انگلیسی ها ائتلاف نمودند. محقق در این باره می نویسد:

«برخی از ایلات که سهمی در قدرت حاکم نداشتند، حکومت مرکزی را تهدید می کردند و به همین دلیل، ایل حاکم سعی در دگرگون سازی وضع ایلات دیگر داشت. این دگرگونی ها گاهی به صورت تغییر محل سکونت ایل بود که با این عمل از قدرت و تحرك ایلیاتی ها در محیط جدید کاسته می شد چرا که آشنایی با محیط جدید و تشخیص موقعیت زمین دشوار بود. لذا حکومت مرکزی مدتی از خطر این دسته از ایلات در امان بود. کوچاندن بخشی از عشایر کردستان توسط شاه عباس صفوی به شمال خراسان و عشایر بختیاری به وسیله نادر شاه از اصفهان به حوالی خراسان و جابجایی بخشی از عشایر گرجستان به منطقه بیلاقی بختیاری ها در زمان صفویه به همین منظور صورت گرفته است. افزون بر جابجایی که گاهی به منظور حفظ و حراست مرزها و مناطق تحت قلمرو حکومت مرکزی صورت می گرفت، ایل حاکم با اعطای امتیازاتی به برخی از ایلات، سعی در جلب حمایت آنها می کرد. این حمایت ناپایدار بود و اتحاد ایلات را در سرنگونی حکومت مرکزی به دنبال داشت. به عنوان نمونه می توان از حمایت بختیاری ها از نادر شاه در لشکر کشی به قندهار و سپس اتحاد علیمردان خان بختیاری، کریم خان زند و ابوالفتح خان قاجار در نابودی بقایای حکومت ایل افشار نام برد.»^۹

نکته مهمی که نزد سران ایلات به چشم می خورد، واکنش آنها نسبت به کاهش اقتدار یا خودمختاری خویش است. لذا هر سیاستی که به نحوی از قدرت خان بکاهد یا نقش ایل را حداقل در منطقه خود کاهش دهد، با مخالفت آنها که عمدتاً از طرق نظامی صورت می گیرد روبرو می شود. مهم ترین نمود این خصلت عشیره ای مقاومت ایلات در برابر ایجاد ارتش مدرن و متمرکز است. با ایجاد ارتش مبتنی بر سلسله مراتب که قدرت تصمیم گیری در سطوح بالای آن متمرکز است حتی اگر از ایلات در مناطق خود استفاده ای شود، به طور طبیعی نقش آنها به شدت کاهش می یابد. به همین دلیل، خان ها معمولاً با ایجاد ارتش ملی

به عبارتی حکومت، اعتماد است. چه بنیان این اعتماد خویشاوندی باشد یا اهداف ملی که با سازماندهی جدید اقتصادی اجتماعی مورد اجماع نظر قرار گرفته باشد.

دومین خصلت که در عشایر به چشم می خورد و اثرات پایداری بر فرهنگ سیاسی ایران داشته است، روحیه جنگاوری و ستیزه جویی است. به دلیل نیازهای زندگی عشایری، سوار کاری و مهارت های جنگاوری به يك عنصر مهم رفتاری در میان عشایر تبدیل شده است. همین اندیشه و رفتار باعث شده است شاهانی که از عشایر برخاسته اند در شرایط مساعد، فکر لشکر کشی به دیگر مناطق ایلی و حتی در شرایط اقتدار به دیگر کشورها را در سرپیروانند. این روحیه جنگاوری که به نظر ما نهایتاً ریشه در حفظ امنیت عشیره دارد از این نظر هم حائز اهمیت است که بر نظام های مختلف سیاسی ایران در ادوار گوناگون اثر گذاشته است. عشایر در چارچوب نظام سیاسی ایران از این حیث اهمیت داشته اند که از نیروی نظامی نسبتاً مقتدری به نسبت زمان خود بهره مند بوده اند. توان جدایی خواهی عشایر به واسطه قدرت نظامی که داشته اند پیوسته اکثر حکومت های مرکزی در ایران را دچار مشکل اساسی می کرده است. هر ایل یا عشیره ای که به قدرت می رسید برای مدت ها به فکر سرکوب عشایر دیگر بود تا بتواند حکومت مرکزی با اقتدار پایداری ایجاد کند. شورش های گوناگون و سرپیچی خان ها از امر حکومت مرکزی ریشه در توان نظامی بالقوه و بالفعل آنها داشته است. همچنان که بعداً در بررسی عشایر دوره قاجار خواهیم دید، ایلات معمولاً مؤتلفین مناسبی برای قدرت های خارجی به منظور تضعیف حکومت مرکزی بوده اند. چون عشایر توان دفاع محلی داشتند، قدرت های خارجی می توانستند به آنها اتکای نظامی و امنیتی داشته باشند. مطیع کردن يك ایل یا خان با اهداف جمعی و مذاکره سیاسی صورت نمی پذیرفته بلکه مبنای مطیع کردن، سرکوب نظامی بوده است و به همین دلیل عشایر برای دفاع از موجودیت و حیثیت عشیره ای خود، همواره به حفظ و توسعه قدرت نظامی می پرداختند. بعضاً عشایر برای سرپیچی از فرمان حکومت مرکزی، بهترین راه را ائتلاف با قدرت

● عقلا نیت فرهنگی، خویشاوندی، سن و موقعیت را نفی می کند و بر اساس اهلوت، تقرب سیاسی و دیوانسالاری قضاوت نمی کند.

مخالف بودند. یکی از دلایل شکست عباس میرزا در جنگ های ایران و روس، پراکندگی قوای نظامی زیر فرمان او بود. در واقع، نیروهای نظامی او هر یک فرماندهی مستقلی داشتند که همان سران ایلات بودند. هر یک از خان ها بنا به مصلحت عشیره ای خود عمل می کردند نه منافع عمومی یا ملی. بنابراین، در چنین شرایطی عباس میرزا نمی توانست فرماندهی و اهداف مشخص کلی را بر تمام سپاهیان عشیره ای حاکم کند. اهمیت این خصلت دوم در این است که عشایر را نباید صرفاً مجموعه هایی در چارچوب اهداف اقتصادی و معیشتی قلمداد کرد بلکه باید آنها را واحدهای سیاسی که دارای وجدان نظامی و امنیتی برای دفاع از چارچوب های اجتماعی و فرهنگی خود می باشند تلقی نمود. داشتن قوای نظامی و تربیت عده قابل توجهی با روحیه جنگاوری، باعث می شد که عشایر در صحنه سیاسی حضور ملموسی داشته باشند. اگر بخواهیم نظام سیاسی ایران را مورد بررسی قرار دهیم در واقع باید عشیره شناسی کنیم. هنگامی که ایلی به قدرت می رسید برای مدتی فرهنگ محلی خود را به فرهنگ عمومی تبدیل می کرد اما این امر بواسطه قانون یا اجماع نظر نبود بلکه بر مبنای زور و سرکوب صورت می گرفت. اینکه فرهنگ سیاسی ایران همواره از ویژگی هایی مانند فردگرایی منفی، بی اعتمادی، نهادگرایی، فقدان اجماع نظر، خویشاوندگرایی، هزار فامیلی، بی قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی و فرایند ناقص کشور-ملت سازی در رنج بوده است، به نظر ریشه در ساخت عشیره ای این سرزمین وسیع دارد. مفهوم شهروندی در فرهنگ سیاسی ایران بسیار نوباست و حتی به شکل ناقصی که به اجرا در آمده است، کمتر از نیم قرن بیشتر عمر ندارد.

فرهنگ جنگاوری، فرهنگ غالب امنیتی در نظام عشیره ای است. در نظام جدید سیاسی، یک حزب می بایستی پیوسته به دنبال جلب پیروان جدید باشد، برنامه های خود را بهنگام کند، منابع مالی خود را متنوع سازد، با تحولات جدید آشنا باشد و رهبران قوی تربیت کند تا در صحنه سیاسی، با اهمیت قلمداد شود. در نظام عشیره ای، افزایش درآمد عمومی، ارتباطات مناسب با حکومت مرکزی و تربیت نیروی مهاجم و رزمنده

مبنا بوده است. هنگامی که ده ها عشیره برای حفظ خود، حذف دیگران و سرپیچی از حکومت مرکزی و تأمین امنیت یا یکدیگر رقابت می کنند، فضای حاکم بر آنها، فضای بی اعتمادی، ناامنی، حذف، تطمیع و سرکوب خواهد بود. تداوم این وضع فرهنگی برای قرن های متمادی زمینه های ایجاد فرهنگ عمومی و فرهنگ سیاسی سوءظن، فردگرایی منفی، خودمحوری سیاسی و نگرانی از اجماع نظر را پدید آورده است.

ویژگی سوم در فرهنگ سیاسی و نظام اجتماعی عشیره ای، بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت است. نویسنده ای در این ارتباط می گوید: «فرهنگ غارت به ویژه هنگام تنگدستی، بسیار اهمیت دارد و فرد غارتگر صاحب افتخار و قدر و منزلت اجتماعی است و در رده های بالای نردبان اجتماعی قرار می گیرد. همان گونه که در شهرها دانشجوی جوانی که تحصیلات خود را به پایان رسانده هنگام خواستگاری از دختری به خود می بالد، در بین عشایر نیز جوانی که چندین بار دست به غارت زده، مثلاً اسب یا چند راس گوسفند و بز به غنیمت آورده، در سلسله مراتب ارزش ها، بالاترین ارزش اجتماعی را دارد و هنگام ازدواج وضع مناسبی در خانواده دختر به دست می آورد و مورد پسند پدر عروس قرار می گیرد.»^{۱۰}

غارت بطور طبیعی و از نظر روانشناختی، ملازم با نوعی دشمنی یا شدت رابطه درون گروهی نسبت به رابطه برون گروهی است. هر چه رابطه درون گروهی در مقایسه با رابطه برون گروهی، شدیدتر باشد و هر چه عناصر بیرون از گروه بیگانه تر قلمداد گردند زمینه بروز فرهنگ غارت بیشتر می شود. غارت نوعی وحشت در روان گروه مخاطب ایجاد می کند. روش حل اختلاف میان گروه ها، مذاکره و عرضه استدلال و تکیه بر حقوق و تداوم مذاکرات نبوده است بلکه ایجاد وحشت، مالیات اجباری و اخاذی و تهاجم به مال و املاک رقیب، مبنای حل اختلاف بوده است. رقیب سرکوب شده مدتی آرام می شود ولی با سازماندهی و کسب توان جدید نظامی، بنای سرکوب و حمله متقابل را می گذاشت. غارت نه تنها دشمنی ایجاد می کند بلکه زمینه ساز کینه هم می شود که در فرهنگ سیاسی ایران، از عناصر مهم رفتاری

● بررسی تاریخ سیاسی ایران، در واقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت بالقوه و بالفعل عشایر ایران موجب می شده است که نه تنها قدرت محلی در اختیار آنها باشد بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند.

افسران دیگر تقسیم می کردند. شاگردان خودم که خرج و دخل بیمارستان را به آنها سپرده بودم بولها را، و آشپزان و پرستاران، خواربار، لباس های زیر، اسباب و وسایل و داروهای مختص بیماران را می خوردند.»^{۱۱}

آرنولد ویلسون در تحقیقی که پیرامون بختیاری ها انجام داده است، به خلق و خوی تند، پرخاشگرانه، جنگجویانه، فرهنگ غارت و جنگ و جدال اشاره می کند. نکته قابل توجه بحث او این است که این فرهنگ عشیره ای در میان بختیاری ها، محصول محیط است. محیط و ساخت آن او را این چنین تربیت کرده و او را به رفتاری خاص، شرطی کرده است.^{۱۲} در چنین شرایطی انسان ها ابتدا برای بقا و امنیت و سپس برای گسترش حوزه نفوذ خود، اقدامات غارتگرانه انجام می دهند. برخورد حکومت های مرکزی با ایلات و عشایر همیشه خونبار بوده است. برای نمونه، از ابتدای سلطنت محمد علی شاه، سواران عشایر به روستاها حمله می بردند. تا استقرار استبداد صغیر، روستاییان کشته می شدند و دهکده ها غارت و ویران می گردیدند. این وضعیت در سراسر آذربایجان، کرمانشاه، کرمان و بروجرد به چشم می خورد. فرهنگ غارت در میان عشایر بعضاً با هماهنگی دولت مرکزی برای سلطه بر روستاییان اعمال می شد به صورتی که دولت با بهره برداری از نیروی نظامی عشایر می توانست، زمینداران بسیاری را کنترل کند:

«چند علت برای تهاجم عشایر به روستاها می توان یافت. این حمله ها وضع را آشفته می کرد که با سیاست دولت و دربار هماهنگ بود. غارت روستاها بخشی از زندگی اقتصادی ایلات را تشکیل می داد... تاخت و تاز عشایر از عوامل موثری بود که روستاها را خاموش می کرد. هنگامی به تأثیر واکنش ایلات پی می بریم که مجموعه عوامل اجتماعی را که در آن بزنگاه سرنوشت روستاها را تعیین می کردند، در نظر بگیریم. دولت و حکومت های محلی نمی توانستند حرکت دهقانان را در سراسر کشور سرکوب کنند. زمینداران جز چند تن انگشت شمار، آن چنان نیروی مسلحی نداشتند که در وضعیت بحرانی، رعایا را سر جای شان بنشانند. در

است. فرهنگ غارت، اعتدال را از انسان و گروه می رباید بویژه در شرایطی که مورد ستایش قرار گیرد و ارزش و مایه افتخار تلقی گردد. فرهنگ غارت، از مهمترین منابع افزایش ثروت و دارایی در میان عشایر بوده که بسرعت، توان سیاسی و اقتصادی ایل را گسترش می داده است. فرهنگ غارت نه تنها روش سریع و مطمئن بقا، بلکه اسلوب سرکوب دائمی و دفع دشمن و از بین بردن رقبای بالقوه است. عواقب فرهنگ غارت در این ارتباط می تواند قابل توجه باشد: گروه ها در مقابل هم قرار می گیرند و هر چند که فاصله جغرافیایی آنها نیز وسیع نباشد نسبت به هم بیگانه می شوند. دزدی و غارت از کسی و گروهی و سازمانی که به من و گروه بلافصل من تعلق ندارد جایز شمرده می شود و زمینه های نگاه کلان و طراحی منافع وسیع را از بین می برد. غارت در فرهنگ عشایری بر این پایه توجیه می شده است که اگر هم اکنون حمله پیشگیرانه به گروه رقیب نکنیم، دچار تهاجم طرف مقابل خواهیم شد. بنابراین، بهتر است برای جلوگیری از ناامنی و ارتقاء سطح قدرت عشیره و گروه خودی، از قبل به غارت و تهاجم و از بین بردن رقیب روی آوریم. این ویژگی فرهنگ عشیره ای در دوره های مختلف سیاسی تاریخ ایران به صورت يك اصل تفکیک ناپذیر در تأمین امنیت دولت های مرکزی قابل مشاهده است.

پولاک، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در خاطرات خود، فرهنگ دزدی و غارت را به این صورت بیان می دارد: «اما گرفتاری اصلی هنگامی آغاز شد که پای مخارج مریضخانه و بودجه آن به میان آمد، نه از آن جهت که این ارقام اندک باشد بلکه از آن رو که از مصرف درست و به جای وجوه، نگرانی در کار بود. تا به حال رسم چنین بوده که اطبای به اصطلاح قشونی در سربازخانه ها، حساب مخارج بیماران و داروهارا در اختیار داشته اند و به این دلیل به جای اعلام وضع و حال واقعی بیماران، بیماری آنها را سخت تر وانمود می کردند و در عوض مرضای فقیر و تهیدست را در اثر مسامحه و عدم پرستاری به دیار نیستی می فرستادند و حتی ضروری ترین داروهای یعنی گنه گنه را تهییه نمی کردند. به همین دلیل تاسیس بیمارستان جدید رازیانی به مداخل خود می دانستند که با

● پیرو تعریف محدود از خودی و تعریف گسترده از بیگانه، فرد تنها به اعضای گروه، ایل و عشیره خود اعتماد می‌کند و خارج از آن را در دایره بی‌اعتمادی قرار می‌دهد و همین سبب می‌شود مشاغل و نقش‌های متعدد حساس و غیر حساس به گروه خودی که خود به خود وفادار، معتمد، و مطیع دانسته می‌شوند واگذار گردد.

این موقع، نیروهای عشایری به میدان می‌آمدند و کاری را به پایان می‌رسانند که اندام‌های سرکوب دولتی در آن فرو مانده بودند.^{۱۳}

بنابر این، فرهنگ غارت و تجاوز به حریم روستاها و مناطق دیگر ارتباط مستقیم با ساختار سیاسی ایران و نبود نظام متحد الشکلی دارد که در آن میانی شهروندی باید جایگزین میانی عشیره‌ای شود. اینکه در متون مربوط به نظام سیاسی ایران گفته می‌شود ایران هزینه فراوانی را به دلیل قوام نیافتن به صورت یک کشور - ملت پرداخته است، به همین دلیل می‌باشد. نبود هرم سیاسی معنی‌دار و قانونی و تمایلات مرکز گریزی، فرآیند شکل‌گیری اجماع نظر ملی حول و حوش مفاهیم کلان را دستکم به تأخیر انداخته است. قدرت‌های مرکزی برای آنکه توان و موجودیت و مشروعیت مصنوعی خود را حفظ کنند متوسل به روشهایی شده‌اند که عمدتاً فرد محور و زور محور بوده و با فرهنگ قانون و نهاد سازی و قاعده مندی‌های پیشرفت سنخیتی نداشته است. مجموعه فرهنگ عشایری در واقع بر گستره سرزمین ایران برای قرن‌ها سایه افکنده و حکومت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت زمان متمادی بواسطه استمراری که داشته به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شده است. در ادامه مدل این فرهنگ سیاسی را تبیین می‌نماییم و سپس در سه بخش بعدی به ترتیب تیلور و چگونگی فعالیت یافتن و تغییر و تحول آن را در سه دوره قاجاریه، پهلوی اول و پهلوی دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم و در یک بخش پایانی به اثرات پایدار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی تاریخ معاصر ایران می‌پردازیم.

میانی فرهنگ سیاسی قابل استنباط از آثار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی عمومی در ایران را می‌توان بصورت زیر بیان کرد. گابریل آلموند، فرهنگ سیاسی را «تمایلاتی خاص به رفتاری سیاسی» تلقی می‌کند.^{۱۴} آلموند معتقد است فرهنگ سیاسی، استقلال خاص خود را دارد و به فرهنگ عمومی مربوط است. فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی نیست بلکه فراتر از نظام سیاسی است و رده‌ای بالاتر از تحولات نظام

سیاسی را در بر می‌گیرد؛ تداوم آن بیشتر است. لوسین پای اعتقاد دارد که فرهنگ سیاسی، ارتباط میان فرهنگ و روانشناسی فردی و فرهنگ و روانشناسی جمعی است که به علوم سیاسی مربوط می‌شود.^{۱۵} از منظر تلکوت پارسونز، فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود و از طریق یادگیری و جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد.^{۱۶} آنچه در این تعاریف حائز اهمیت می‌باشد این است که فرهنگ سیاسی، تداوم دارد؛ طولانی مدت است و مانند اقتصاد نیست که با سرعت تحول یابد. از همین رو بحث منابع تغییر و تحول فرهنگ سیاسی بحث مهمی است. فرهنگ سیاسی تا چه اندازه بر اثر عوامل داخلی تحول می‌یابد و تا چه اندازه از طریق تحولات خارجی دچار تغییر می‌شود. اگر بخواهیم این پرسش را به تاریخ فرهنگ سیاسی ایران ربط دهیم، می‌توانیم اینگونه پاسخ دهیم که فرهنگ سیاسی ایران بواسطه فشار نیروهای داخلی تداوم قابل توجهی از خود نشان می‌دهد. کلاً فرهنگ ایرانی بر خلاف فرهنگ ژاپن و کلاً منطقه خاور دور، در نهادسازی از یافته‌های خارجی ضعیف بوده است. زمانی که ایرانیان در عصر قاجار، با فرهنگ غرب روبرو شدند، به دلیل بافت داخلی خود و علاقه خاصی که به حفظ وضع موجود داشتند نتوانستند بعضی از مشترکات منطقی آن را بومی کنند.

سیدنی وربا می‌گوید فرهنگ سیاسی تمایلاتی است که یک ملت به سیاست، به کشور، به هموطنان، به نوع عملکرد دولتی و به اسلوب تصمیم‌گیری دارد.^{۱۷} در این چارچوب می‌توان میانی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای را چنین مطرح ساخت:

۱- تلقی از سیاست: زور، توان نظامی، غارت، تجاوز، سرکوب، بی‌اعتمادی و اتکاء به خویشاوندان و درون گروه؛

۲- تلقی از کشور: مجموعه‌ای از عشایر که با یکدیگر برای کسب قدرت، امنیت و ثروت رقابت می‌کنند و دولت مرکزی به تناسب شرایط برای سلطه بر کل قلمرو کشور از عشایر استفاده می‌کند. دولت مرکزی عادل و قانونی نیست؛

۳- روش کسب قدرت: زور، تملق، نشان دادن

۵- جواد صفی نژاد، «ساخت سنتی در عشایر ایران»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۳، جلد اول، زمستان ۱۳۶۸، ص ۶۷.

۶- همان، صص ۷۱ و ۶۸.

۷- همان، ص ۷۲. اگر چند ایل کوچک در محدوده‌ای جغرافیایی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند طبیعی بود که یکی از آنها به عللی نسبت به دیگران برتری یابد. اگر این برتری مورد تأیید حکومت وقت قرار می‌گرفت حکم ایلخانی برای خان صادر می‌گردید. ایلخانان به قدری قدرت داشتند که گاهی حکومت مرکزی را نیز تهدید می‌کردند. در زمان قاجار به معاون ایلخان، ایل بیگ می‌گفتند. ایل بیگ از خویشان و نزدیکان خان بود و مورد تأیید حکومت هم قرار می‌گرفت. رسیدگی به امور داخلی ایل، جمع‌آوری مالیات، تجهیز قوا، کارهای اداری ایل، تنظیم امور املاک و رسیدگی به سرپرستی طوایف مختلف از جمله وظایف ایل بیگ بود.

واژه ایل، خان و ایلخان، ترکی مغولی‌اند و از زمان مغول به بعد در ایران متداول شده‌اند. قبل از آن واژه خیل به جای ایل و سرخیل به جای خان به کار می‌رفت که هنوز هم در برخی از نقاط شرقی ایران بویژه خراسان شمالی در اطراف قوچان متداول است.» همان، ص ۷۲. ضمناً می‌توان هرم عشایر را به صورت زیر ترسیم کرد:

خان

کلاتر

ریش سفیدان

توده عشایر

منبع: خسرو خسروی، جامعه‌شناسی ده در ایران، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص ۹۷.

۸- خسرو خسروی، پیشین، ص ۷۴.

۹- هیبت‌الله غفاری، ساختارهای اجتماعی عشایر پوراحمد، تهران: نشرنی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۰.

۱۰- خسرو خسروی، پیشین، صص ۷۵-۷۴.

۱۱- یاکوب پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۲۱۳.

۱۲- آرنولد ویلسون، «بختیاری‌ها»، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره ۱، زمستان ۱۳۶۹، ص ۳۶.

۱۳- سهراب یزدانی، «مسأله ارضی و دهقانی در انقلاب مشروطیت ایران»، نگاه نو، خرداد- تیر ۱۳۷۱، صص ۳۵-۳۴.

14- Ronald Chilcote, *Theories of Comparative Politics*, Boulder: Westview Press, 1981, p.223.

15- *Ibid.*, P. 222.

16- *Ibid.*, P.221.

17- *Ibid.*, p.225.

اهلیت در درون عشیره و فرو خوردن آراء واقعی فرد بواسطه حاکمیت دیوانسالاری، نظام کلاتری، خانی و ریش سفیدی؛

۴- تلقی مجموعه‌های خارج از عشیره: بیگانه؛ اگر قدرت پیدا کند مرا و مارا از بین خواهد برد؛

۵- تلقی از حکومت مرکزی: فاسد، زورگو و دزد؛

۶- روش حل اختلاف با دیگران: سرکوب، توان نظامی و غارت؛

۷- هویت سیاسی و اجتماعی: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛

۸- مبنای اعتماد: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛

۹- تلقی از اقتدار حکومت مرکزی: ترس، تأیید ظاهری؛ تکذیب باطنی، ناشایسته و مبتنی بر بی‌عدالتی و زور؛

۱۰- تلقی از مشروعیت حکومت مرکزی: مبتنی بر ایجاد وحشت و دزدی و اخاذی؛

۱۱- تمایلات فرهنگ سیاسی حکومت مرکزی: سرکوب، اخاذی، ایجاد وحشت، مالیات‌های سنگین و تبعید؛

۱۲- روش برتری بر دیگران: غارت، زور، سرکوب و تجاوز؛

۱۳- روش کسب کارآمدی سیاسی: «افزایش پول و ثروت، سرزمین قابل احاطه و ایجاد رعب و وحشت؛

۱۴- قواعد بازی سیاسی: هماهنگی در سرکوب دیگران، آمادگی دائمی برای حمله و تجاوز به دیگران برای حفظ خود؛

۱۵- مبنای اعتماد خارج از عشیره: هماهنگی در سرکوب، اهلیت محتمل و تقرب به قدرت؛

۱۶- روش تصمیم‌گیری: دیوانسالاری، ریش سفیدی و سن.

پی‌نوشت‌ها

۱- رضا شعبانی، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹، صص ۶۷-۶۸.

۲- همان، صص ۶۸-۶۹.

۳- نعمت‌الله قاضی (شکیب)، علل سقوط حکومت رضاشاه، تهران: آثار، ۱۳۷۲، صص ۱۵۷-۱۵۸.

۴- جواد صفی نژاد، عشایر مرکزی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، صص ۳۷-۳۶.